

**روشهای تحقیق**

اگر هرمنوتیک چند نقطه برجسته در کارنامه اش داشته باشد، بی تردید یکی از آن نقاط مربوط به هرمنوتیک گفت‌وگویی (دیالوگی) گادامری است...



اگر هرمنوتیک چند نقطه برجسته در کارنامه اش داشته باشد، بی تردید یکی از آن نقاط مربوط به هرمنوتیک گفت‌وگویی (دیالوگی) گادامری است.

گادامر در آغاز امر از استاد خویش- مارتین هیدگر- که فلسفه او نیز از نقاط عطف تفکر هرمنوتیکی در تاریخ این گفتمان است، بهره‌های فراوان جست و با ردیابی نکات مغفول در آثار وی بنیانگذار شیوه‌ای نوین در هرمنوتیک شد. به نظر گادامر، روش‌های رسیدن به حقیقت گوناگون است و هنر نیز نمایانگر وجهی از آن است. از سوی دیگر، در هرمنوتیک گفت‌وگویی گادامر، سوژه و ابژه در رابطه‌ای گفت‌وگویی قرار می‌گیرند و فرایند تفسیر، تنها برخاسته از دیدگاه سوژه نیست بلکه خود وی نیز مورد تفسیر واقع می‌شود. در مطلب حاضر که برگردان بخشی از مقاله مفصل دانشنامه فلسفی استنفورد درباره فلسفه گادامر است، به هرمنوتیک گادامری پرداخته شده است.

هانس گئورگ گادامر، چهره‌ای محوری در مباحث هرمنوتیک و تفسیر متن در قرن بیستم است. او ابتدا یک نوکانتی بود و فلسفه کلاسیک را نیز بسیار خوب آموخته بود اما این فلسفه هیدگر بود که تأثیر عمیقی بر او نهاد. گادامر در کل دیدگاهی مبتنی بر دیالوگ داشت که بر مبنای فلسفه افلاطون و ارسطو و به همان اندازه هیدگر بنا شده بود و بدین ترتیب از طرفی با نسبی‌گرایی و از طرف دیگر با سوبژکتیویسم مخالف بود.

گادامر تصورات ساده و ابتدایی در مورد تفسیر را کنار نهاد و بر فهم سنت فلسفی به شیوه‌ای نو اقدام کرد. روش گادامر ابتدا جزئی به نظر می‌رسد، زیرا به دنبال حقیقتی و رای تاویل متن است (و با هرمنوتیک نسبی‌گرایی چون دریدا و ریکور متفاوت است) اما به تدریج در می‌یابیم که او در مواجهه با هیدگر در برابر سنت قابل قبول تر می‌نماید. در مجموع می‌توان فلسفه گادامر را با تمرکز بر 4 محور اساسی بیان کرد که نخستین و مهم‌ترین آن، همان بسط و پیشرفت علم هرمنوتیک است.

دوم، دیالوگ با فیلسوفان و تاریخ فلسفه است بالاخص ارسطو و افلاطون، و همچنین با هگل و هیدگر. سوم، چالش او با ادبیات به ویژه با شعر و همچنین با هنر است و چهارم، آن چیزی است که گادامر #171؛ فلسفه عملی» می‌نامد و بر سیاست و اخلاق دوران معاصر تأکید دارد. وجهه دیالوگی در فلسفه گادامر آشکار است و این موضوع نه تنها در عناصر اصلی نظریات او بلکه در تمام تفکر او جریان دارد.

او- به علاوه- یکی از معدود فیلسوفانی است که برایش مصاحبه کردن و ارائه نظریات در قالب گفت‌وگو با دیگران اهمیت بسزایی دارد. گادامر همچنین موفق شد ارتباطاتی بین کارهای خودش و آثار فیلسوفان تحلیلی و انگلیسی‌زبان بیابد؛ به خصوص با فلسفه وینگشتاین متاخر و دونالد دیویدسون این مشابهت‌ها بیشتر است. به این نکته در بررسی‌های ریچارد رورتی و جان مک دوال اشاره شده است.

در کل گادامر اگرچه در آلمان و دیگر کشورهای اروپایی شهرتی دارد ولی بسیار بیش از شهرتش بر جریان‌های مختلف فلسفی اثر نهاده اما چون چهره‌ای جنجالی نداشت و اهل شرکت در فعالیت‌های سیاسی نبود از آنچه استحقاقش را دارد گمنام‌تر مانده است. به علاوه او جز فعالیت اصلی‌اش تأثیر شگرفی هم بر زمینه‌هایی از الهیات و زیبایی‌شناسی نهاده و بدین ترتیب مرزهای آکادمی‌های فلسفه را درنوردیده است.

**از جوانی تا بازنشستگی**

گادامر در 11 فوریه 1900 در ماربورگ واقع در جنوب آلمان به دنیا آمد و در برسلاو (که اینک در لهستان قرار دارد) بزرگ شد. پدر او پروفیسور داروساز بود و هانس در آن زمان برخلاف پدرش به مطالعات انسان‌شناسانه علاقه پیدا کرد. در سال 1918 تحصیل در دانشگاه برسلاو را آغاز کرد و سال بعد با خانواده‌اش به ماربورگ بازگشت تا اینکه در 1922 تحصیلاتش را تا سطح پیشرفته به پایان رساند؛ در سنی که بعدها خودش آن را #171؛ خیلی جوان» توصیف می‌کرد. اولین استادان گادامر پل ناتروپ و نیکولای هارتمان بودند و سپس پل فریدلندر او را تشویق کرد تا زبان‌شناسی تاریخی بخواند. گادامر در آزمون زبان‌شناسی کلاسیک در سال 1927 پذیرفته شد. با وجود این مارتین هیدگر بود که در آن سال‌ها در ماربورگ (1923-1928) تأثیر عمیق و بادوامی بر او نهاد.

گادامر مدتی به عنوان دستیار هیدگر فعالیت می‌کرد اما سپس، از اینکه بین هیدگر و پژوهش‌های اولیه‌اش سازگاری ایجاد کند ناامید شد. او در نهایت در سال 1928 رساله دکتری خود را با عنوان #171؛ اخلاق دیالکتیکی افلاطون» زیر نظر هیدگر و فریدلندر به پایان رساند. در طول دهه‌های 30 و 40 گادامر- اگرچه با اکراه- خود را با شرایط مختلفی وفق داد. ابتدا با ناسیونال سوسیالیست‌ها و سپس با کمونیست‌ها تماس‌هایی داشت، اگرچه هیچ‌وقت به صورت خیلی جدی جذب هیچ‌یک از این دو نشد و از اندک افرادی بود که حتی

عضویت در حزب نازی را هم نپذیرفت و به نوعی با این شرایط کنار آمد و به مطالعاتش ادامه داد تا اینکه خیلی دیر و در سال 1953 به همراه هلموت کوهن، اثر تأثیرگذاری به نام «#171; بازنگری‌های فلسفی» نوشت. اما تأثیر عظیم فلسفی او از سال 1960 شروع شد که کتاب «#171; حقیقت و روش» انتشار یافت و از آن پس بود که وارد یکسری بحث و جدل با متفکرین مهم معاصر خود مثل یورگن هابرماس، ژاک دریدا و امیلیوبتی شد. گادامر 2 بار نیز ازدواج کرد؛ ابتدا در 1923 با زنی به نام فریدا کارتر که پس از مدتی از او جدا شد و سپس در 1950 با کیت لکوبوش که تا پایان عمر با او زیست. گادامر همچنین در طول زندگی‌اش جوایز زیادی از نهادها و افراد مختلف دریافت کرد که از جمله می‌توان به نشان لیاقت شوالیه اشاره کرد که بالاترین نشان آکادمیک در آلمان است. او پس از تجربه بیش از یک قرن و در سن 102 سالگی در 13 مارس 2002 در هایدلبرگ فوت کرد.

اولین سطح دانشگاهی‌ای که گادامر توانست تحصیل کند به‌عنوان دانشجوی سال سوم در 1928 بود و در 1937 توانست یک کرسی استادی سطح پایین به دست بیاورد. در همان زمان در سال‌های 35-1934 توانست یک منصب استادی موقت در کیل به دست بیاورد و در 1939 به‌عنوان ریاست مؤسسه فلسفه دانشگاه لایپزیگ رسید و در ادامه در 1945 به ریاست دانشکده ارتقا یافت و یک سال بعد رئیس دانشگاه شد. اما در 1947 به فرانکفورت بازگشت و تدریس‌اش را ادامه داد. در 1949 او کرسی کارل یاسپرس را به دست آورد و در 1968 بازنشسته شد. پس از بازنشستگی نیز گادامر با سفر به نقاط مختلف از جمله اقامت طولانی در آمریکای شمالی با نظرات متفکران مختلف آشنا شد و مدتی نیز در دانشگاه بوستون واقع در ماساچوست به‌صورت آزاد فعالیت‌هایی انجام داد.

### گفت‌وگو و فرونیسیس (خرد عملی)

تفکر گادامر از همان آغاز با توجه به فلسفه یونان به‌ویژه افلاطون و ارسطو نضج گرفت و تا پایان هم تحت تأثیر همین بینش بود. چالش اصلی او، با افلاطون بود که در ادامه زندگی و رساله دکتری‌اش هم درگیر این موضوع بود. او با آنچه آموزه‌های پنهان و مستتر اندیشه افلاطون بود مخالفت می‌ورزید و رجوع بیشتر و بازخوانی متون افلاطونی را تنها راه فهم تفکر او می‌دانست. شیوه گادامر ورود به فلسفه افلاطون با شرکت‌ورزیدن در دیالوگ‌های او به‌صورتی پیوسته بود و نه نگاهی از فراسو به‌منظور ختم‌کردن فلسفه او. گادامر تحت تأثیر هیدگر مفهوم «#171; فرونیسیس» یا همان «#171; خرد عملی» را محور کارش قرار داد که ارسطو در کتاب ششم خود (اخلاق نیکوماخوسی) مطرح می‌کند. هیدگر اهمیت فراوانی برای فرونیسیس قائل بود، نه تنها به‌عنوان ابزاری در جهت تأکید بر «#171; در جهان بودن» ما و به‌خاطر کاربردش علیه تفکر نظری صرف، بلکه به‌عنوان ابزاری که می‌تواند قوام‌بخش افق دید ما در وضعیتی انضمامی باشد (هم موقعیت عملی ما و هم موقعیت مبنایی‌تر ما یعنی حیث اگزیستانسیال؛ از این‌رو فرونیسیس مدلی از خودآگاهی را در ما قوام می‌بخشد).

روشی که گادامر فهمیدن و تاویل‌کردن را در آن به کار می‌برد چنین روش عملی‌ای است که از بینش مذکور ناشی می‌شود و عقلانیت خاص خود را دارد که نمی‌توان آن را به یک قاعده یا مجموعه دستوراتی محدود تقلیل داد؛ نمی‌توان آن را آموزش داد و همواره با توجه به موضوعی که مورد بررسی است در نظر گرفته می‌شود. مفهوم فرونیسیس خود می‌تواند تأمین‌کننده مطمئن و استادانه‌ای جهت درک مفهوم دیالوگی باشد که گادامر معمولاً در آثار افلاطون می‌یابد و توجه به این دو مفهوم یعنی فرونیسیس و دیالوگ، می‌تواند به منزله نقطه اساسی و آغازگاه پیشرفت‌هایی باشد که گادامر در هرمنوتیک فلسفی پدید آورد.

### هستی‌شناسی و هرمنوتیک

در سنت فکر غرب، هرمنوتیک ابتدا در ارتباط با تفسیر متون مقدس و انجیل پدید آمد و نیز در چارچوب نظری‌ای که به‌منظور تعیین قواعد و ضوابط حکومت و قانونگذاری بود مورد استفاده قرار می‌گرفت. اما با اهمیت‌پیدا کردن نظریه‌پردازان قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم مانند کلادنیوس، میر، آست و مهم‌تر از همه اشلایرماخر پیشرفت‌هایی در این زمینه پدید آمد و هرمنوتیک به علم تفسیر هر متنی - و نه تنها متون مقدس - تبدیل شد و قواعد تفسیر صحیح از موضوع مورد بررسی مجزا قرار گرفت و هر چیزی می‌توانست مورد توجه مفسرین باشد.

تا اینجا هرمنوتیک به‌عنوان روش درست بازسازی معنا شناخته می‌شد اما با کارهای ویلهلم دیلتای باز هم معنایی وسیع‌تر یافت و اساساً هرمنوتیک به روش ضروری و لازم معنادهی در همه علوم انسانی و تاریخی بدل شد. برای همه این نویسندگان و بسیاری بعد از آنها مسئله اصلی هرمنوتیک، روش‌شناسی بود؛ بدین معنا که چگونه علوم انسانی را بشناسیم و چگونه علم تفسیر صحیح را بیابیم؟ در این دوران دیدگاه غالب، «#171; علمی‌شدن» بود و به علاوه این سؤال مطرح بود که اگر نتوان مدل‌هایی را که معیار معتبر و اساسی علوم طبیعی است به علوم انسانی سرایت داد حال چه چیزی می‌تواند جایگزینی برای آن به‌عنوان معیار و مبنا در این علوم باشد؟ اشلایرماخر سعی کرد روشی صوری برای این کار بیابد چنان‌که دیلتای، توجه به روانشناسی را برای رفع ابهام ساختار فهم پیشنهاد کرد. در همین زمینه نیز تلاشی مشابه در مراحل اولیه تفکر هیدگر می‌بینیم که وی در آن از چارچوب دیگری به هرمنوتیک می‌نگرد و هدفی متفاوت برایش قائل می‌شود. در نوشته‌های این دوره هیدگر که در دهه 1920 نوشته شده مخصوصاً در «#171; هرمنوتیک واقع‌بودگی» هیدگر این نظریه را ارائه می‌دهد که هرمنوتیک - نه صرفاً جهت قوام‌بخشی - نظریه‌هایی درباره تفسیر متن یا روش‌شناسی فهم بلکه - باید پژوهشی به‌منظور پی‌گرفتن ساختار وجودی واقعیت باشد که در آن خود ساختار فهم را نیز بر ما می‌گشاید. به علاوه «#171; دور هرمنوتیکی» که پیش از این یک ایده محوری در تفکرات هرمنوتیکی بود و در آن معناداری هر بخش از متن در گرو معناداری کل متن بود و فهم این دو در یک زمان توسط خواننده انجام می‌گرفت، به وسیله هیدگر تغییر شکل یافت، به‌طوری که اینک هیدگر کل فرایند فهمیدن - و نه فقط خواندن متن - را با دور هرمنوتیکی و پیش‌فرض‌های ماتقدم، ممکن می‌ساخت.

بدین ترتیب هرمنوتیک از يك نظریه ادبي یا تفسیری به چگونگی فهم واقعیت توسط ما تبدیل می‌شود. به‌عنوان يك مثال ساده برای این موضوع می‌توان گفت اگر ما بخواهیم يك اثر هنری ویژه را بفهمیم همواره باید فهمی پیشینی از آن اثر داشته باشیم (حتی در این حد که يك نقاشی چگونه کشیده می‌شود)؛ در غیر این صورت و بدون هیچ پیش‌فرضی، ما چیزی نمی‌فهمیم. اگر این بحث را تعمیم دهیم و از افقی هستی‌شناسانه به بنیادش بنگریم اساساً ما هر چیزی را که بخواهیم بفهمیم باید ابتدا در جهان باشیم و فهم هر موضوع کوچک نیز به فهم هستی‌شناسانه پیشین ما و هرمنوتیک واقع‌بودگی بستگی دارد.

بر این مبنا هرمنوتیک به‌عنوان تلاشی جهت ایضاح ساختار واقع‌بودگی به کار می‌رود. با وجود این، واقع‌بودگی همچنان برای هر موضوع ویژه‌ای و برای هر فهمی حالت پیشین دارد پس باید حتی در تلاش جهت بیان خود نیز مفروض گرفته شود. در نتیجه توضیح این واقع‌بودگی طبق این مبنای هستی‌شناسانه فهم، به‌عنوان موضوع آشکارگی یا خود را نشان دادن ضروری است و ساختاری است که ما در هر فهم خود با آن آشنا می‌شویم و بدین ترتیب هرمنوتیک در فلسفه هیدگر با پدیدارشناسی یکی می‌شود و این همان معنای آشکار کردن هستی است.

همین هرمنوتیک پدیدارشناسانه است که به گادامر می‌رسد و مسیر او را تعیین می‌کند و به بینش متاخر هیدگر نیز ارتباط می‌یابد؛ همان‌گونه که کار او با ایده دیالوگ و خرد عملی در هم می‌آمیزد تا بتواند فلسفه هرمنوتیکی دقیقی بنا کند که ماهیت فهم را به صورت عمومی تعیین کند (این موضوع به مبانی هستی‌شناسانه هرمنوتیک واقع‌بودگی برمی‌گردد که شامل همه فعالیت‌های هرمنوتیکی است).

در این مسیر است که می‌بینیم هرمنوتیک به سویی می‌رود که نسبت به سنت گذشته آن دچار يك گسست می‌شود و گادامر- با تأثیری که از هیدگر گرفته زمینه درستی برای فهم بنا می‌کند که آن را از دغدغه روش‌شناسی فرا می‌برد و از تقلیل آن به یکسری قواعد به‌منظور علمی‌کردنش مستقل می‌سازد و بدین ترتیب به دنبال اخذ الگو از دیگر علوم نیست. این موضوع به منزله رد کامل اهمیت روش‌شناسی نیست بلکه تأکید بر محدودیت‌های این نوع نگاه روش‌شناسانه بر هرمنوتیک و گستراندن آن به مراحل دیگری همچون فعالیت‌های عملی و روزمره و دیالوگ است.

### زیبایی‌شناسی گادامری

گادامر به وسیله اصولی که پیش‌تر ذکر شد سعی کرد ایده‌های جایگزین برای سوبژکتیویسم بنا کند تا به مفهوم دیالوگ و خرد عملی‌ای که او از ارسطو و افلاطون و نیز به واقع‌بودگی هرمنوتیکی که از هیدگر گرفته بود ارتباط یابد. پیش‌تر اثر هنری، نقشی محوری و تعیین‌کننده در تجربه هنری داشت و فهم هنری با توجه به موضوع آن ارزیابی می‌شد، اما از این پس به شیوه‌ای که اثر هنری خود را آشکار می‌کند توجه شد و بدین ترتیب اگر در گذشته تنها به يك نوع فهم انحصاری بها داده می‌شد و دیگر فهم‌ها از اثر هنری رد می‌شد، گادامر روشی فراهم کرد تا فهم‌های گوناگون از اثر هنری ممکن شود. پیشرفتی که گادامر در هرمنوتیک ابداع کرد به وسیله مفهوم بازی بود و گادامر نقشی اساسی برای آن در فهم هستی‌شناسانه هنر قائل شد. گادامر بدین وسیله فهم سوبژکتیویستی را کنار می‌گذارد و معتقد است بازی، قواعد خودش را دارد و شرط فهم هر بازی، پذیرفتن قواعد و ساختار آن است.

فهم منظور گادامر ارتباط وثیقی با توجه به دیگر مفاهیم مطرح در اینجا مثل دیالوگ، فرونیسیس و هرمنوتیک واقع‌بودگی دارد. گادامر نمی‌خواهد بر هرآنچه قبلاً در هرمنوتیک گفته شده خط بطلان بکشد بلکه هدف او گسترده‌کردن دایره فهم ماست. بدین ترتیب او از تکرار روش‌های دستیابی به حقیقت سخن می‌گوید و این موضوع را به‌طور مبسوط در کتاب ارزشمندش &#171;حقیقت و روش» بیان می‌کند.

دانشنامه فلسفی استنفورد

همشهری آنلاین- ترجمه میلاد لعل‌آبادی